



شرح حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام توسط حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای در جلسه درس خارج فقه پنجم دی‌ماه 89 ( بیستم محرم الحرام 1432):

«عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ كُنْتُ أَطُوفُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ فَعَرَّضَ لِي رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا كَانَ سَأَلَنِي الذَّهَابَ مَعَهُ فِي حَاجَةٍ فَأَشَارَ إِلَيَّ فَكْرَهْتُ أَنْ أَدْعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ وَ أَذْهَبَ إِلَيْهِ فَبَيَّنَّا أَنَا أَطُوفُ إِذْ أَشَارَ إِلَيَّ أَيضًا فَرَأَاهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ فَقَالَ يَا أَبَانَ إِيَّاكَ يَرِيدُ هَذَا قُلْتَ نَعَمْ قَالَ فَمَنْ هُوَ قُلْتَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالَ هُوَ عَلِيٌّ مِثْلَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ قُلْتَ نَعَمْ قَالَ فَادْهَبْ إِلَيْهِ قُلْتَ فَأَقْطَعُ الطَّوْفَ قَالَ نَعَمْ قُلْتَ وَ إِنْ كَانَ طَوَافَ الْفَرِيضَةِ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَذَهَبْتُ مَعَهُ ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَيْهِ بَعْدُ فَسَأَلْتُهُ فَقُلْتُ عَنْ حَقِّ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ فَقَالَ يَا أَبَانَ دَعَاهُ لَا تَرُدَّهُ قُلْتَ بَلَى جُعِلْتُ فِدَاكَ...»  
شافی، جلد 1، حدیث 1506

فی الکافی، عن ابان بن تغلب، قال: «كنت اطوف مع ابي عبد الله ( عليه السلام ) فعرض لي رجل من اصحابنا كان سألني الذهاب معه في حاجه». ابان بن تغلب ميگويد: یکی از اصحابمان - از برادران شیعه - از من خواسته بود که برای انجام یک حاجتی با او بروم و یک کاری را برایش انجام دهم.  
حالا ابان بن تغلب با حضرت ابي عبدالله [امام صادق] ( عليه السلام ) در حال طواف گرد خانه‌ی خداست. «فاشار الی». آن برادری که از من درخواست کرده بود با او بروم و کاری برایش انجام دهم، در اثنای طواف به من اینجوری اشاره کرد که بیا. «فکرهت ان ادع ابا عبد الله ( عليه السلام ) و اذهب اليه ؛ دلم نخواست که در حال طواف، حضرت را رها کنم و سراغ او بروم. خب، واقعاً هم چه اقبال بزرگی است که انسان با امام معصوم گرد خانه‌ی خدا طواف کند. «فبيننا انا اطوف اذ اشار الی ايضا». در اثنای طواف، باز رسیدیم به آنجایی که آن مرد از دور ایستاده بود و باز دوباره به من اشاره کرد. «فراه ابو عبد الله ( عليه السلام )»: این دفعه، حضرت چشمشان افتاد و او را دیدند. «فقال يا ابان اياك يريد هذا؟» ؛ [فرمودند:] این شخص با تو کار دارد؟ «قلت نعم. قال فمن هو؟» ؛ او کیست؟ «فقلت رجل من اصحابنا» ؛ از خود ماست، از برادران شیعه‌ی ماست. «قال هو علي مثل ما انت عليه؟» ؛ [فرمودند:] آیا همان عقایدی را که تو در باب امامت داری او هم بر همان عقاید است؟ «قلت نعم. قال فاذهب اليه». [گفتم: آری،] فرمود: پس برو ببین چه می‌گویند. «قلت فاقطع الطواف؟» ؛ [عرض کردم:] من در حال عبادتم و دارم طواف میکنم، طواف را قطع کنم؟ «قال نعم» [فرمودند: بلی]. حالا اینجا این فقیه را ببینید - ابان فقیه است - او میخواهد از فرصت استفاده کند و یک مسئله شرعی را یاد بگیرد. «قلت و ان كان طواف الفريضة؟» ؛ [پرسیدم:] حتی اگر طواف فریضه هم بود، باز قطع کنم و بروم؟ «قال نعم» ؛ حضرت فرمودند: بله، حتی در وسط طواف فریضه وقتی برادر تو با تو کاری دارد، از تو درخواستی میکند، باید طواف را قطع کنی و بروی. «قال فذهبت معه» ؛ خوب، اطاعت کردم و جدا شدم، با آن شخص رفتم.

«ثم دخلت عليه بعد» ؛ بعد آمدم خدمت حضرت، «فسألته فقلت اخبرني عن حق المؤمن على المؤمن» ؛ [و پرسیدم:] این چه حقی است که اینجور ایجاب میکند انسان طواف واجب را هم قطع کند؟ حق مؤمن را سؤال کردم. حضرت میفرمایند که [فقال: يا ابان] «دعه لاتردّه» ؛ رها کن دیگر، سؤال نکن. لاترده یعنی این سؤال را تکرار نکن. «قلت بلى جعلت فداك» ؛ [عرض کردم:] چرا، سؤال میکنم. اصرار کردم و بعد حضرت شروع کردند حقوق مؤمن را گفتن. علت این هم که میفرمودند سؤال نکن، این است که وقتی دانستی، گیر می‌افتی و مجبوری عمل کنی. اینجا دیگر روایت مفصل است که ما نمیخوانیم. شبیه این، روایت دیگری هم بود از معلى بن خنيس که از حضرت سؤال میکند حق مؤمن چیست.



حالا درباره‌ی جزئیات روایتی عرض کردم و لوازمی که آن روایت دارد، بحث‌های فراوانی وجود دارد. غرض، این تکه‌اش  
برای ما این اهمیت را دارد که به حقوق مؤمنین توجه کنیم. [www.ira.ir](http://www.ira.ir)

---